

ج) امام مجتبی (ع):

۱. خطاب به مروان بن حکم:

ابن شهر آشوب می نویسد:

«ان مروان بن الحکم قال للحسن بن علی (ع) بین یدی معاویة: اسرع الشیب إلى شاربک یا حسن، ویقال ان ذلک من الخرق. فقال (ع) لیس کما بلغک ولکننا معشر بنی هاشم طیبة افواهنا، عذبة اشفاهنا، فنساؤنا یقبلن علینا بأنفاسهن، وانتم معشر بنی امیة فیکم نجر شدید، فنساؤکم یصرفن افواههن وانفاسهن إلى اصداغکم فانما یشیب منکم موضع العذار من اجل ذلک. قال مروان: اما ان فیکم یا بنی هاشم خصلة سوء، قال: وما هی؟ قال: الغلطة، قال: أجل نزعتم من نسائنا ووضعت فی رجالنا، ونزعت الغلطة من رجالکم ووضعت فی نسائکم فما قام لامویة إلا هاشمی، ثم خرج»^۱

[بین یدی...: در حضور / اسرع الشیب...: پیری زود به شارب شما رسید / خرق: کُند ذهنی، نادانی (خرقَ الرجل: دروغ گفت) / طیبه افواهنا: دهان ما پاک است / عذبة اشفاهنا: لب هایمان گوارا است / یقبلن علینا: روی می کنند به ما / فیکم نجر: دهان دارای بوی بد / یصرفن...: از دهان شما دوری می جویند / اصداغکم: گیج گاه / عذار: کنار گوش / غلمه: شدت شهوت / نُزَعَت: برداشته شده است / ما قام: ... قیام نمی کند برای....]

ما می گوئیم:

این مطلب اگر چه حاضر جوابی امام مجتبی (ع) را می رساند ولی متضمن دشنام نیست.

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۷



۲. روایت خطاب به یزید:

«روی سفیان الثوری عن واصل عن الحسن عن ابن عباس فی قوله: (وشاركهم فی الاموال والاولاد) انه جلس الحسن بن علی (ع) (ویزید بن معاویة بن أبی سفیان یا کلان من الرطب فقال یزید: یا حسن انی منذ كنت أبغضک قال الحسن: إعلم یا یزید ان ابلیس شارک اباک فی جماعه فاختلط الماء ان فأورثک ذلك عداوتی لان الله تعالی یقول: (وشاركهم فی الاموال والاولاد) وشارک الشیطان حربا عند جماعه فولد له صخر [ابوسفیان] فلذلك کان یبغض جدی رسول الله.»^۱

ما می گوئیم:

این روایت هم متضمن سبّ نیست.

(د) سید الشهداء:

۱. خطبه عاشورا:

در خطبه معروف حضرت در روز عاشورا چنین آمده است:

«ألا وإن الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة و الذلة و هیهات منا الذلة»^۲

[سلة: شمشیر / رکز: نیزه خود را فرو کرد]

ما می گوئیم:

۱. استدلال به این عبارت آن است که دعی به معنای حرام زاده است و حضرت آن را استعمال کرده اند.
۲. اما دعی به معنای «پسر خوانده» است چنانکه در قرآن آورده است «ما جعل ادعیائکم ابنائکم» و اطلاق این عنوان بر زیاد (م: سال اول هجری) به این جهت است که پدر زیاد معلوم نبوده است و در سال ۴۴ هجری معاویه او را فرزند ابی سفیان دانسته است.

۱. همان، ص ۱۸۶

۲. اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۰





۳. البته «دعی» را به معنای کسی که زنازاده است هم دانسته اند ولی درباره آن احتمال اول هم مطرح است که با معنای لغوی «دعی» سازگارتر است. (چرا که با توجه به روایات کثیره دال بر حرمت، حمل روایت بر معنای اول مناسب تر است)

۴. اگر هم «دعی» به معنای زنازاده باشد، شاید حضرت در مقام خبر از یک واقعیت معروف می دادند و نه اینکه بخواهند «انشاء سب» کنند. یعنی می گویند «ای مسلمانان، وضع به گونه ای است که این طرف فرزند پیامبر است و آن سو یک حرام زاده.»

۲. ← تقریر امام نسبت به عمل «زهیر بن قین»:

در حوادث روز عاشورا از ابی مخنف نقل شده است که زهیر بن قین پس از خطابه حضرت سیدالشهدا خطاب به شمر می گوید: «یا بن البوال علی عقبیه»^۱ و این کنایه از سگ است که به پشت خود ادرار می کند و چون به صورت خطاب و ندا گفته شده است، انشائی است و دشنام است. از طرفی نیز در حضور سیدالشهدا بوده است و حضرت آن را تقریر کرده اند.

ما می گوییم:

۱. اینکه حضرت آن را تقریر کرده اند، معلوم نیست چرا که این واقعه در کشاکش جنگ بوده است و شاید امکان اصلاح این گونه امور فراهم نبوده است و یا شاید هم سخنان حضرت (اگر نهی کرده باشند) نقل نشده باشد.

۲. همین جواب را می توان درباره «بُریر» هم مطرح کرد که همین سخن را در روز عاشورا درباره شمر به کار برده است.^۲

۳. همچنین است کلام حبیب ابن مظاهر که در جواب «حصین بن تمیم» که در روز عاشورا به لشکر سید الشهداء می گوید نماز شما قبول نیست، می گوید:

«ان الصلوة من آل رسول الله لا تقبل و تقبل منك یا حمار»^۳

روشن است که چنین موردی را هم نمی توان با تقریر سیدالشهدا، دال بر جواز دانست، چرا که

۱. وقعه الطف، ص ۲۱۲

۲. تسلیه المجالس، ج ۲، ص ۲۶۸ به نقل از دوفصلنامه امامت پژوهی، ش ۲۰، ص ۱۶۰

۳. وقعه الطف، ص ۲۳۰

اولاً چنانکه گفتیم آن را متضمن شرائط تقریر ندانستیم

و ثانیاً: بنا بر نقل، حضرت در حال نماز بوده اند و لذا امکان عقلایی «نفی» نداشته اند.

۳. روایت خطاب به شمر:

مطابق نقل ابی مخنف، سید الشهداء روز عاشور، پس از آنکه نماز صبح را اقامه کرد، با خدا مناجات نمود. نقل ابی مخنف از صبح این روز چنین است:

«فلما كان يوم عاشوراء - يوم السبت - صلى عمر بن سعد [صلاة] الغداة [و] خرج فيمن معه من الناس [و] كان على ريع أهل المدينة يومئذ: عبد الله بن زهير الأزدي، وعلى ريع مذحج وأسد: عبد الرحمن بن أبي سبرة الجعفي، وعلى ريع ربيعة وكندة: قيس بن الأشعث بن قيس [الكندي]، وعلى ريع تميم وهمدان: الحر بن يزيد الرياحي [التميمي اليربوعي].

وجعل عمر على ميمته: عمرو بن الحجاج الزبيدي، وعلى ميسرته: شمر بن ذى الجوشن الضباب [سى] الكلاب [سى]، وعلى الخيل: عزرة بن قيس الأحمسي، وعلى الرجال: شيب بن ربعي الرياحي [التميمي]، وأعطى الراية: ذويداً، مولاه.

[و] لما صبحت الخيل الحسين (عليه السلام) رفع الحسين يديه، فقال: «اللهم، أنت تقتي في كل كرب، ورجائي في كل شدة، وأنت لي في كل أمر نزل بي ثقة وعدة، كم من هم يضعف فيه الفؤاد وتقل فيه الحيلة! ويخذل فيه الصديق ويشمت فيه العدو! أنزلته بك وشكوته إليك رغبة مني عمّن سواك، وفرجته وكشفته، فأنت ولي كل نعمة وصاحب كل حسنة، ومنتهى كل رغبة [وقال الضحاک بن عبد الله المشرقی الهمدانی، وهو الذى نجا من أصحاب الحسين (عليه السلام)]:

لما أقبلوا نحونا، فنظروا إلى النار تضطرم في الحطب والقصب الذي كنا ألهبنا فيه النار من ورائنا، لتلا يأتونا من خلفنا، إذ أقبل إلينا منهم رجل يركب [فرسه وهو] كامل الأداة، فلم يكلمنا حتى مرّ على أبياتنا، فنظر إلى أبياتنا فإذا هو لا يرى إلّا حطباً تلتهب النار فيه، فرجع [و] نادى بأعلى صوته.

يا حسين، استعجلت النار في الدنيا قبل يوم القيامة!

فقال الحسين (عليه السلام): «من هذا؟ كأنه شمر بن ذى الجوشن؟»

فقالوا: نعم، أصلحك الله! هو هو.

فقال (ع): «يابن راعية المعزى، أنت أولى بها صلياً».





فقال له مسلم بن عوسجة : يا بن رسول الله ، جعلت فداك ألا أرميه بسهم؟ فإنه قد أمكنني ،
وليس يسقط سهم [منى] ، فالفاسق من أعظم الجبارين.

فقال له الحسين (عليه السلام) : «لا ترمه ، فإنني أكره أن أبدأهم»

[أعطى الراية...: پرچم را به / لما اقبلوا نحونا: وقتی لشکر کوفه به سمت ما آمدند/ تضطرم: فروخته
شده بود / الهبنا: فروخته بودیم، مهیا کرده بودیم/ یرکض: پا به زمین زد/ الراعیه المعزی: چراننده ی بز
(معزی: بز، بز ماده)/ لیس یسقط سهم منی: تیری از من به خطا نرفته است/ اولی بها صلیا: تو به آتش
سزاوارتری (ناظر به آیه شریفه آیه ۷۰ سوره مریم: «ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیا»/ صلی
یصلی: آتش گرفت (یصلی سعیراً)]

ما می گوئیم:

۱. روایت سندی که بتوان در مسائل فقهی به آن استناد کرد، ندارد
۲. ممکن است بتوان این مطلب را (همانند بحث های قبل) حکایت گر سبّ ندانست.
۳. اگر هم کسی بر سبّ بودن آن اصرار ورزد بحث مربوط به باب تراحم و شرائط حرب است
۴. ولی نکته مهم آن است که در مقابل روایت کثیره و ادله قطعی که حرمت سبّ را ثابت می کند، نمی توان
با چنین اخبار واحدی حکم به تخصیص زد.